

و من نیز پیش از آن وی را می شناختم پیش وی رفتم و تروی سلام کردم و حاجت خود را  
 بگفتم کوشش میکنم من بکنم و لیکن گفت مالا مهیا مان رسیده اند چه دین آوردی ای  
 و بیخود گفت و چون برگردی که از پیش وی بیرون آمدم و گفتم والله دیگر هرگز  
 پیش وی نیامم و این درویشان غیر از حق خود چیزی نمی مانند پس بدین نیت رفتم  
 تا که مرا شخصی پیش اندک بشدی چیزی طلبتم و دیگر گفتم و گفتم که ترا می گفتم  
 پیش تو بارها عرض کردم در مرغزار گفتم با این در همه ما مله می کشند تا آنچه  
 بسیار با این هم برود و بیه خدای تعالی چیزی گفتم بود بجز بزر و چند دروغ  
 آمد با آن فردی خواهر و همه را بچنانا اماندم و گفتند شیخ گزیدم چون بزد یک لاله  
 شیخ و سید هر دو که چهار پای من در دوازده استند از آن گفتم این چهار پای  
 من در دوازده و نه است و اینها را بگو می آید بگو ما بگفتیم چون زرد یک و سید  
 و هر که چهار پای منست و قاشها ایچان بر پیشانی گفتم که از کسی بسیار با  
 بر او به بر ما تا که نشود با او گفتم که آنکس که سلامت من را می بیند بخواهد  
 داشت پیش شیخ در آمد و آنچه آورده بود مروی عرض کردم چون بخواهید  
 این چیست گفتم چیزی زیاده است بود با این داد مرگش این در شرفه داخل بود من  
 چیزی زیادت کس بر جزو قماشها بود بسیار اندر و فروش و تحویل کن و هر چه  
 می فروشی بها آنرا فی الحال برستان و در توین از آنکه بعضی تجت از پانصد و با آن تو  
 در داد و داشت داشت منست و با آن در دست چنان پس بیاز رفتم و با شاهانهای

من

نام زیادت بر معروف بفرستند و بها اسلند چون فارغ شدم ناچار از خود بگریزید  
 چنانکه کوی بدین سبب بوده اند که ایشان را از او کرده اند شیخ رحمان و عبدالله  
 وی در عدل می بوده است یکی از اخصی را گفتند است که شخصی بر ساجل دیدان تو  
 بعد از نواشت که بعد از آنکه گشت در آمد و در دوازده بسته بود شب در ساجل  
 بخواهد و هیچ چیزی نداشت که شاه بخورد تا که دید شیخ رحمان بر ساجل است پیش  
 آمد و گفت ای سیدی در دوازده بستند و هیچ ندارم بخورد گفت این را بستند  
 از من شاه می آید و میخواهد مگر هر سیه کوی با من هر سیه بر می گفتم ای سیدی  
 این چاره نیست تا که در دوازده کما سه هر سیه حاضر شد تا ما روغن داشت گفتم  
 ای سیدی برو غری با من گفتم این رکوه را بکنار در یا بر کت یا بر کت یا بر کت یا  
 و آب او بر آن رکوه را از بسند و از آنجا روغن بر هر سیه بخت پس از آن بخورد  
 و هر که شال آنچسیده بود مروی بگویی گفته است و ماه رمضان بین العباد و الله  
 زخم تا برای اهل خود چیزی خرید تا که شیخ رحمان مرا پیش خود برد و بهوا با لاله  
 من گفتم و گفتم میخواهم که مرا زمین باز که مرا گفتم میخواستم که نه چنانچه  
 بعضی از صاحبان گفته اند که روزی شیخ رحمان با گفتم خاطر این داد گفتم تا که  
 در دست است منزه و اشارت بر سر خود کرد من پیدا شدم که مراد وی آنست که ما هر که  
 زندگام مراد وی را ندا گفتم مگر روزی که بود بیای کوی می گفتم بپشاد و سرو  
 بسکت و بلبل من شیخ علاه **علاء الدین ایوبی** به الله وی تو بوده است

۲۵۱